

## ما آینده خودمانیم

آینده‌نگری شرایط و لوازم خاص دارد و آینده‌نگران علاوه بر تخصصی که دارند معمولاً از اطلاعات و معلومات تاریخی و علمی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی برخوردارند ولی آینده‌نگری نه یک تخصص است و نه داشتن علم و اطلاعات برای رسیدن به آن کافی است. این معلومات و اطلاعات باید با خودآگاهی به امکاناتی کشور و تواناییهای مردمی که باید آینده را بسازند توأم شود. اینجاست که آینده‌نگری نسبتی با فلسفه پیدا میکند. این نسبت همیشه پیدا نیست زیرا بسیاری از آینده‌نگران در ظاهر سروکاری با فلسفه ندارند اما اگر دقت کنیم همه آنان درک و خردشان به درک فیلسوفان شباهت دارد. آینده‌نگران باید بگویند که چه چیزها در آینده ممکن است روی دهد و برای روی دادن آنها چه کسانی چه کوششهایی باید بکنند. تأمل در اینکه کارها و چیزها چگونه ممکن میشوند، کار فلسفه است و در فلسفه از شرایط امکان چیزها و کارها و امکاناتی گذشت از وضع کنونی بحث میشود. من هم سعی میکنم در این مجلس با بضاعت اندکی که دارم بگویم که شرایط امکان آینده‌نگری چیست و در یک کشور چگونه میتوان آینده‌نگری و برنامه توسعه داشت؟ در قدیم عیبگویی و پیشگویی بوده و گاهی بعضی از اهل علم در اموری مثل وقوع طوفان و خسوف و کسوف و زلزله و مد دریا و ... پیشبینیهای میکردند. آن پیشبینیها شبیه به پیشبینی علم زمان جدید و از سنخ آنها بوده است. پیداست که در زمان ما پیشبینی علمی آسانتر و دقیقتر است و دامنه وسیعتری دارد. با قدری مسامحه میتوان گفت که پیشبینی علمی کنونی صورت تمامیت یافته پیشبینیهای علمی گذشتگان است. اما یک تفاوت اساسی میان این دو پیشبینی وجود دارد. گذشتگان معمولاً برای ساختن آینده پیشبینی نمیکردند و بر پیشبینی گذشتگان، آینده‌نگری و آینده‌سازی بنا نمیشد. گذشتگان به جای آینده‌نگری عاقبت‌اندیشی داشتند. آنها به عاقبت زمان و زمان آخرت میاندیشیدند و انتظارشان انتظار گشایش زمان دیگر بود اما آینده‌نگری کنونی علم به چیزهایی است که آنها را در طی زمان میسازیم یعنی علم به اراده و توانایی خودمان است و با امتداد زمان در خط مستقیم پیشرفت مناسبت دارد. این آینده‌نگری در زمانهای قدیم وجود نداشته است و اختصاص به جامعه جدید دارد. توجه کنیم و در نظر آوریم که مثلاً از زمان ساسانیان تا ابتدای دوره قاجار در ایران زندگی اقوام تقریباً ثابت بوده است و اگر اختلافی بوده، اختلاف میان شیوه زندگی اقوام و محلها و مناطق با یکدیگر بوده که آن هم کم و بیش ثابت مانده است. اگر تغییری هم در نحوه زندگی و مناسبات مردم رخ میداده بسیار کند و اندک بوده و به هر حال با طراحی و برنامه‌ریزی صورت نمیگرفته است. اما زمان تجدد زمان پیشرفت است. اندیشه پیشرفت هم اختصاص به جامعه جدید دارد. به عبارت دیگر پیشرفت مختص تکنولوژی است ولی ما چون با مسلمات جهان جدید خو کرده‌ایم میبنداریم و مسلم میاندازیم که اصل پیشرفت در تمام دورانهای تاریخی جاری بوده و جهان و کار جهان همواره بر طبق آن سیر میکرده است. از اینجا و آنجا بسیار می‌شنویم که مثلاً از فرهنگ پیشرفته یونان و ایران قدیم میگویند. فرهنگ نمیتواند پیشرفته یا عقابانده باشد بلکه یا زنده و شاداب است یا راکد و پژمرده. فرهنگ یونان پیشرفته نبوده اما در نظر اروپاییان و بخصوص قرن نوزدهمی‌ها مثال فرهنگ بوده و نویسندگان و شاعران بزرگ آن قرن به هنر و تفکر عهد یونانی (هلنیک) غبطه میخورده‌اند اما تجدد که عمود بنایش علم تکنولوژیک است صفت پیشرفت دارد. اینکه به آسانی نمیتوان اختصاص پیشرفت به دوران تجدد را درک کرد و جهش اینست که هیچ تاریخی و از جمله تاریخ تجدد نمیگذارد باطنش به آسانی آشکار شود. ذات تاریخی تجدد هم میل به پوشیدگی دارد یعنی تجدد نمیخواهد که باطنش را همگان بشناسند و به این جهت چنین وانمود میشود که اوصاف و صفات و لوازم تجدد همواره و همیشه در همه تاریخها وجود داشته و آدمیان از ابتدای وجود از قاعده و قانون تجدد و از اصل پیشرفت پیروی میکردند. درست است که تاریخ ظاهرکننده چیزهاست اما در عین حال پوشاننده هم هست. برای درک تجدد و لوازم آن باید این پوشش برداشته شود. برای درک ماهیت آینده‌نگری (و نه ضرورتاً برای احراز شرایط وجود آن) باید جایگاه آن را در زمان کنونی و در توسعه علمی-تکنیکی و در تمدن جدید دریافت. تا زمانی که مدرنیته پوشیده است، شناخت و درک حقیقت آینده‌نگری ممکن نیست (هر چند که شاید این شناخت لازمه و شرط لازم آینده‌نگری نباشد). بشر پیش از مدرن در فکر طراحی آینده نبوده و از زمانی به این فکر رو کرده است که علم را قدرت یافته است. علم زمان ما عین قدرت است. در اینجا باید اندکی به

معنی قدرت بیندیشیم. آیا مراد از یکی دانستن علم و قدرت این است که علم چیزی مثل سیاست و حکومت است؟ و آیا علم قهر دارد؟ میدانیم که علم کسی را به کاری المزام و اجبار نمیکنند و تکلیفی بر عهده مردمان نمیگذارد و به نحو بیواسطه در تدبیر امور وارد نمیشود به این جهت معنی قدرت را باید دریافت. لفظ قدرت معمولاً اعمال قهر را در نظر میآورد. اما وقتی میگوییم علم قدرت است مراد این است که علم با قدرت کارسازی یکی است. علم جدید نمیتواند به صورت نظری صرف باقی بماند و اگر بماند نمیدانیم اعتبار آن را چگونه باید تصدیق کنیم و یکی از تفاوت‌های این علم با علم قدیم پیوستگی آن با تکنیک است. بشر قبل از مدرنیته علم داشت اما علمش علم تصرف نبود. اگر گفته میشود که علم جدید صورت کاملشده علم قرون وسطی و علم یونانی و ... نیست بیانش اینست که علم قدیم نظری بوده و شرفش به همین نظری بودن و بیسود بودن باز میگشته است ولی علم جدید یعنی علم تکنولوژیک، عین ساختن است. این علم با اراده ساختن به وجود آمده است. میدانم که میگویند پس تکلیف علم و پژوهش نظری چه میشود و مگر معلومات فیزیکدانان درباره جهان و زمان و فضاهای کیهانی ربطی به تکنولوژی دارد و چگونه بگوییم که علوم ریاضی و فیزیک و زیستشناسی و ... علم قدرتند؟ فیزیک به یک معنی علم نظری است اما فیزیک میراث گالیله، فیزیک مهندسی جهان و شرط پدید آمدن و تحقق تکنولوژی جدید است. یعنی اگر فیزیک ریاضی نبود تکنولوژی پدید نمیآمد. تکنولوژی بر خلاف قول مشهور مبتنی بر فیزیک و شیمی و ... نیست بلکه در نسبت با این علوم پدید میآید. علوم شرط لازم وجود تکنولوژی جدیدند نه مبنای آن؛ فیزیک دنیای قدیم چنین شأنی نمیتوانست داشته باشد. تکنولوژی امروز با پشتوانه فیزیک ریاضی طرحهای تصرف در طبیعت را محقق میکند. نکته مهمی که باید به آن توجه کرد اینکه تحول جهان جدید در قلمرو علم محدود نمانده و با تغییر در وجود آدمی ملازم و توأم بوده است یعنی بشر در دوره جدید شأن دیگری در خود دیده و جایگاه دیگری در جهان برای خود قائل شده و وظیفه تغییر جهان و تدبیر زندگی خود را به عهده گرفته است. او جهان را امر تصرفردنی و قابل تسخیر دانسته و با سودای تسخیر طبیعت و بهرهبرداری از آن نظام زندگی خویش را سامان دیگر بخشیده است. بشر جدید وجود خود را در زمان متحقق میکند. به این جهت آیندهنگری کشف یک آینده معین و محتوم نیست بلکه وصف راهی است که میپیماییم و کاری که برای فردا انجام میدهم. در حقیقت آینده ما هستیم یا بهتر بگوییم ما آینده خودمانیم. آینده با ما متحقق میشود. آینده تحقق طرحهای ماست و پیداست که طرحها با توجه به امکانات و تواناییها در انداخته میشود. با توجه به این نکات آیندهنگری نمیتواند یک تخصص باشد و بتوان آن را آموخت و آموختنها را در هر جا یکسان به کار برد. آیندهنگری درک امکانات و تواناییهاست. اگر هم علم باشد علمی است که با آن امکاناتی عمل در بیرون و درون شناخته میشود یا بهتر بگوییم درک و دریافت شرایط زندگی و علم و عمل به آزمایش جان است. اگر در جایی در زمان ما و بیشتر در جهان توسعهنیافته جامعه‌هایی هستند که آینده ندارند و نمیتوانند داشته باشند، عجب نیست که گاهی آرزوها و سوداها را به جای آینده بگذارند. آیندهنگری مطالعه توانایی در عمل است و آغازش وقتی است که یک کشور قدم در راه بگذارد و راه پیش روی خود را بیابد و بپیماید. شنیده‌اید که کسی در راهی میرفت و به شخصی که در ظاهر از حکمت بی بهره نبود گفت مقصد من فلان شهر است کی به آنجا میرسم. پاسخ مخاطب این بود که راه برو؛ مرد رهرو مکدر شد و گفت من میپرسم کی به مقصد میرسم به من میگوید راه برو و راهش را گرفت و رفت. هنوز چند قدم نرفته بود که مرد مقیم، مسافر را صدا کرد و به او گفت فلان وقت میرسی. مسافر تعجب کرد و اندیشید که باید با یک دیوانه طرف باشد (این امر نادری نیست که داناترین و خردمندترین مردمان دیوانه خوانده میشوند و در مقابل گاهی ظاهربینی و بر وفق فهم عام سخن گفتن را عقل و فهم میانگاریند) به هر حال تا معلوم نباشد که ما چگونه و با چه توانایی و سرعتی راه میرویم نمیتوانیم بدانیم که کی به مقصد میرسیم. در مورد آیندهنگری نیز مهم این است که دانشتهای خود را بشناسیم و مخصوصاً از تواناییهای خود باخبر باشیم. فیالمثل کشور ما امکاناتی فراوان داشته است و با اینکه بسیاری از آنها هدر رفته است هنوز هم امکاناتی بسیار دارد و با این امکانات کار توسعه را میتوان با برنامه‌ریزی پیش برد به شرط اینکه بدانیم از آنچه داریم در کجا و تا چه اندازه و برای چه مقصود بهره‌برداری کنیم و همه اینها موقوف و موکول به این است که به امکانات و تواناییها و ناتوانیهای خود و سازمانهای اداری و فرهنگی و علمی- پژوهشیمان واقف باشیم و بتوانیم میان شئون گوناگون زندگی هماهنگیهای لازم پدید آوریم. درست بگوییم آیندهنگری و برنامه‌ریزی مستلزم توأم شدن عزم و همت با علم و اطلاع از امکاناتی مادی و انسانی است. اکنون جامعههای بشری همه بدون استثنا به آیندهنگری و برنامه‌ریزی نیاز دارند. از آغاز

رنسانس تا قرن بیستم پیشرفت در تغییر و تسخیر جهان کم و بیش خود به خودی و به نحوی هماهنگ صورت میگرفت. به این جهت تا حوالی آغاز دهه بیست قرن بیستم هیچ وقت برنامه اجتماعی اقتصادی و به عبارت دیگر برنامه توسعه طراحی نشده بود. پیروان مارکس در روسیه اولین برنامه توسعه را تدوین کردند (روی پیروان مارکس از آن جهت تأکید کردم که مارکس می-خواست با انقلاب و نه با برنامه‌ریزی توسعه، بشر را از بیگانگی‌گشتگی برهاند و به خانه وجود حقیقی و طبیعت اصلی خود بازگرداند). روسیه کشوری توسعه نیافته بود و تجدد در آنجا نه فقط سیر عادی نداشت بلکه با بزرگترین مانع مواجه شده بود. شاعران و نویسندگان روس پرسیده بودند این تجدد که در غرب پدید آمده است، چیست و چه در باطن دارد؟ در کشوری که تجدد در مسیر عادی قرار نگرفته بود و نویسندگان در باطن تجدد نیستانگاری دیده بودند حکومت چه میتواندست بکند. حکومت در دوران بسط تجدد در همه جا حتی اگر سرکوبگر و مستبد باشد به قانون نیاز دارد و قانون باید با توجه به نیازها و امکانات و با رعایت صلاح عملی وضع شود به این جهت شاید بتوان گفت که آغاز آینده‌نگری و برنامه‌ریزی در طرح قوانین مضمّن بوده و در قرن بیستم سیاستگذاری برنامه‌ریزی صورت مدوّن پیدا کرده است. وقتی برنامه‌ریزی برای رفع مشکل فرهنگی و اجتماعی صورت قانونی و رسمی پیدا کرد در جاهای دیگر جهان هم که بحرانهای پدید آمد یا پیمودن راه توسعه دشوار شد به سراغ برنامه‌ریزی رفتند. یعنی مطالعه کردند که از چه طریقی باید بروند تا بر مشکل فائق آیند. جامعه جدید بیش از همه نظامهای زندگی در تاریخ گفتار تعارض و کشمکشهای درون است و به این جهت مدام به وضع قوانین و برنامه‌های تازه نیاز دارد. این جامعه بر دو اصل قدرت و آزادی بنا شده است. چنین جامعه‌ای چگونه دچار تعارض نباشد. تعارضها را باید پوشاند یا رفع کرد. تاریخ جامعه جدید، تاریخ غلبه بر تعارضها و ایستادگی در برابر بحرانهاست. بحران غربی را به کلی نمیتوان از میان برداشت اما راه پیشرفت و توسعه تا مرحله‌ای میتواند بیخطر تعارض طی شود. در این مورد از تأمل در شرایط روحی و اخلاقی نیز نباید چشم پوشید. مقصود از شرایط اخلاقی صرف موافقت رفتار و کردار مردمان با مبادی و اصول اخلاقی نیست بلکه توجه به اصل وحدتی است که هر جامعه‌ای با آن تعادل و توازن پیدا میکند زیرا اگر آن اصل وحدت نباشد و هرکس و هر گروه ساز خود بنوازد و در راه خود برود، جامعه و زندگی دچار پریشانی می-شود. جامعه‌ای که رشته پیوند میان اجزاء و شئونش محکم باشد امکان برنامه‌ریزی بیشتر و آسانتر برایش فراهم میشود. توجه کنیم جامعه جمع جبری افراد نیست و همه جامعه‌ها امکانات و تواناییهای یکسان ندارند. در جامعه-هایی که عقلها و فهمها و درکها گسیخته است و رشته پیوندی میان شئون آن وجود ندارد کارها نیز پراکنده و آشفته است برنامه‌ریزی و آینده‌نگری نیز قهراً دشوار و شاید غیرممکن یا بیحاصل شود. در جهان جدید قدرت و آزادی (قدرت و آزادی به یک اعتبار لازم و ملزوم یکدیگرند و به اعتبار دیگر در برابر هم قرار میگیرند) در اصل پیشرفت جمع شده و به تعبیر مناسبتر اصل پیشرفت تعارض میان قدرت و آزادی را پوشانده است. جهان توسعه-نیافته که میخواهد راه طی شده توسعه در غرب را بپیماید، نه با تکیه بر اصل قدرت و آزادی و پیشرفت راه میپوید و نه پیوندی استوار با عهد گذشته دارد هر چند که گاهی میپندارند این هر دو یکی هستند. این پندار چندان بی-وجه هم نیست زیرا ظاهری از هر دو را برای خود نگاه داشته است و معمولاً امور ظاهری با هم تعارضی ندارند و در کنار هم قرار میگیرند بیآنکه منشأ اثر مهمی باشند. وقتی اصول با جان نسبت نداشته باشد پای رفتن هم قوت ندارد و سختیهای راه نیز چنانکه باید در نظر نیاید. آغاز آینده‌نگری در جهان در راه توسعه، مشروط به خودآگاهی به وضع موجود و درک مشکلات و پذیرفتن ضعفها و به عهده گرفتن رفع و حل مشکلات است. دانشمندان معمولاً بسیار چیزها از وضع موجود و امکانات آینده میدانند اما این دانستنهای باید با درک و خودآگاهی گردانندگان چرخ علم و عمل و سیاست و توسعه کشور درآمیزد. جای آینده‌نگری در بایگانی مراکز علمی نیست. آینده‌نگری با نظر به زندگی و وضع کوچه و بازار و مدرسه و کار و اشتغال و اخلاق عمومی صورت میگیرد و درستی و نادرستی آن با تحولی که در این اوضاع صورت میگیرد اثبات میشود.